

راپورت دارالمحصلین مبین بسطام

رویا صدر

تصویرگر: ابو الفضل محترمی

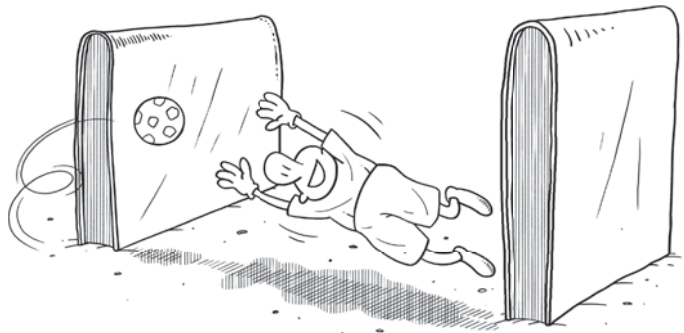
گوشه حیاط از جماد و نبات و حیوان، از نرده و تیر چراغ گرفته تا دار و درخت و مرغ و خروس گذاشته و کاشته و نگه داشته‌اند تا بلکه بچه‌ها در محیط طبیعی بزرگ شوند؛
القصة ۲۷ محصل در مدرسه از یوم‌الورود الی الآخر درس می‌خوانند و تا این‌ها فارغ‌التحصیل نشوند هیچ قسم محصل نمی‌گیرند و هر محصل یک صندلی دارد که از یوم‌الاول تا آخر رویش می‌نشینند و ابدأ صندلی دیگری اختیار نمی‌کند، مگر به شرط در رفتن زهوار آن و شکستن پایه‌اش، والله اعلم.



↑
می‌خواهیم داخل اشکوب عمارت شویم که نهیب می‌زنند پای افزارهایتان را در آورید! از قرار مسموع، محصلین باید با پای برهنه داخل شوند و الحق که این اشکوب شباهتی به مدرسه ندارد و بیشتر شبیه خانه است. در مدخل مدرسه، دفتر مدیر است که محصلین باید فی‌کل‌یوم از آن بگذرند که ما می‌گوییم عجباً که دفتر مدیر علی‌القاعده باید در پشت کوه قاف باشد که محصل با سختی در آن داخل شود و نه سر راه این‌طوری.

→
پیداست که هر چیز در مدرسه نظم و نظام دارد و پریشان می‌شویم از باب نظم‌زدگی دانش‌آموزان و سربار اجتماع شدن آن‌ها بابت داشتن روحیه نظم و ترتیب! القصة نظم گوشه و کنار مدرسه، فی‌المثل در دستشویی‌ها، هویداست که تمیز است و آدم دلش نمی‌خواهد از آن خارج شود و بی‌اختیار یاد دستشویی‌های مدرسه‌های زمان خودمان می‌افتیم که هوا بسیار حبس بود و تنفس مرارت‌بار و مناظر خوفناک و آدم از رفتن به داخل آن‌ها پشیمان می‌شد. اشک حسرت از دیده روان می‌سازیم و از اینکه مدرسه چنین محصلان نظیفی تربیت کرده بر حسب ضرب‌المثل «من آنم که رستم قوی پنجه بود» بر خود می‌بالیم و وقتی می‌شنویم نظافت مدرسه هم بر دوش محصلان است، بیشتر می‌بالیم!





می‌گوییم این همه زحمت و خرج برای این تعداد کم دانش‌آموز مایهٔ تعجب است و بیشتر بگیرد که بهتر است. میرزا حسین‌خان می‌گوید: اولاً وسع بیشتر از این نداریم و ثانیاً اگر تعداد بیشتر شود خوف داریم از بابت رسیدگی نکردن به آن‌ها؛ و می‌فرماید: چه نشسته‌اید که داریم مجتمعی می‌سازیم به قاعدهٔ میدان مشق در بیابان که هر پایه‌ای ساختمان مدرسهٔ مخصوص خود دارد با ساختمان ورزش بزرگ و مخلفات و ما انگشت حیرت به دهان می‌گیریم از باب اقدامات ایشان که به عقل سلیم‌مان نمی‌گنجد، والله اعلم...



↑
ایراد می‌کنیم بابت سوسیولوژیک نبودن، یا نشدن محصلان به خاطر تک پایه بودن مدرسه و تک گروه بودن آن‌ها تا پایان تحصیلات. میرزا حسین‌خان فرزند نیا از باب تأیید می‌فرماید: بله، نگرانم که بچه‌ها قدرت از جهت بیان اعتقادات و نه گفتن را بعدها نداشته باشند. همراهان می‌گویند البته قایم کردن اعتقادات از ضروریات برخی جوامع است و حکما این مهارت، کلید موفقیت آن‌ها در کار و زندگی و شرط بالا رفتن از نردبان ترقی است. قرار از کف داده، و نزدیک است که صیحه زنییم و اشک فشان کنیم و تا زمانی که بشقاب انگور شاهرودی با مخلفات را جلویمان ننهاده‌اند آرام نمی‌گیریم.



↑
بر دیوارها انواع عکس‌های فوتوغرافی و گراورهای جلیله از محصلانی نصب است که در کوه و جنگل و دشت و دریا سرگردان‌اند و به سیاحت و ورزش مشغول و تابلوهای الوان عکس و معرق و مشبک و خط و ویترای در گوشه و کنار و روی دیوارهاست، تماماً کار محصلان؛ و روی کوزه و قدح و لیوان و فنجان و تخم‌مرغ و بوم و شیشه و چوب و دیوار را هم نقاشی کرده‌اند که تماشای غریبی دارد و چنین می‌نماید که آن‌ها یوما و لیلاد در حال رمل و اسطرلاب برای خط و نقاشی و سفالگری و کوزه‌گری و آهنگری و جوشکاری و معرق و ویترای و شیرینی‌پزی و آشپزی و سرامیک‌سازی و شلواردوزی و موزیکانچینگری و ورزش و دیگر امورات غریبه و سایر عادات مذمومه باشند.

استفسار می‌کنیم این چه پروگرسی است که بچه‌ها به جای تست‌زدن برای کنکور از اوان کودکی اوقات شریف را به بطالت صرف آموختن این چیزها می‌کنند؟ و حکما به کلاس‌های تقویتی و المپیاد و آمادگی جهت یونیورسیتی نمی‌رسند! میرزا حسین‌خان رو ترش می‌کند و می‌گوید روی اجرای ساعات درسی به‌طور دقیق اصرار نیست. می‌فهمیم اینجا مثل مدارس آزاد ممالک راقیه آن قدر که بر آزادی محصل تکیه دارند بر آموزش دروس ندارند و می‌خواهند شاگرد با فن و هنر استعدادهایش را بشناسد. به این لحاظ، اوقات دانش‌آموزان فی‌الجملة صرف سیاحت و ورزش و این قبیل امور می‌شود. با این حال نمی‌دانیم چگونه است که محصلین دورهٔ قبل نتایج خوبی در کنکور گرفته‌اند که حکما تعجب دارد و لابد جادو جمیلی در کار بوده و سحر خوانده‌اند. محظوظ می‌شویم و گویا روح از تنمان مفارقت می‌نماید که حکما از شدت شعف است و قدری نیز اثر گرماست که پنکه جوابگوی شدت شعف و شوق ما نیست.

←
محوظهٔ ماریجی وسط حیاط گویا مخصوص قایم‌باشک محصلان تعبیه شده است و الحق تماشاً دارد. می‌گویند پارسال بعضی محصلین آجرهایش را چیده‌اند و بعداً بعضی سیمان کاری کرده‌اند و بناست بعضی بیابند و کاشی کاری کنند و قاعده روی کار جمعی است و هیچ قسم کاری نیمه رها نمی‌شود. مثلاً چند سال چند محصل روی معرق یا ویترای یا گلیم یا فرش کار و تجربه می‌کنند و چه بسا اختراع و اکتشاف کنند. گویا دو سال روی اختراع دوختن شلوار مردانه گذاشته‌اند و وقتی کار اختراع را به سامان رسانده‌اند، با سباز اولیه فاصله گرفته و شلوارها برایشان کوچک بوده است که حکما داستان پر آب چشمی است و بار درام دارد و می‌تواند مایهٔ فیلم دراماتیک در تلفزیون باشد که آب از چشم سرازیر نماید: دوختی جانم به قربانت ولی حالا چرا بی‌وفا حالا که من قدم زده یک متر و نیم بالا چرا